

معنا و هدف زندگی از دیدگاه صدرالدین شیرازی

امیر دیوانی^۱

علیرضا دهقان‌پور^۲

چکیده

پاسخ به پرسش چیستی «معنای زندگی» جز از راه شناخت انسان ممکن نیست. ملاصدرا انسان‌شناسی را اصل و پایه همه معارف و پرسش‌های بنیادین می‌داند که بدون آن دیگر شناخت‌ها کامل نخواهد بود. به نظر ملاصدرا انسان در میان سایر موجودات از امتیازات خاصی برخوردار است که منشأ آن، نفس ناطقه و عقل است و به دلیل برخورداری از درک عقلی، به دنبال کشف حقیقت و معنای زندگی حرکت می‌کند. انسان در مقام عمل، خالی از غایت و هدف نیست. هدف ایده‌آل زندگی نزد عقل، معرفت خداست. از این‌رو در صدد شناخت خدا و افعال او برمی‌آید. در این مسیر او به شناخت خود و جهان که فعل تکوینی خدا هستند می‌پردازد و سفرهای علمی و عملی چهارگانه را تنظیم می‌کند. این حرکت ارادی و وجودی انسان، وقتی به غایت می‌رسد که انسان به اراده و اختیار، تحت فرمان عقل به سوی خدا گام بردارد و در کنار او قرار یابد. هدفمندی انسان و حیات او مبتنی بر حرکت جوهری و ثابت نبودن مرتبه وجود اوست. انسان برخلاف دیگر ممکنات، جایگاه معینی در مراتب وجود ندارد. او از پایین‌ترین مقامات تا بالاترین درجات می‌تواند سیر داشته باشد. انسان علاوه بر هدف ایده‌آل از اهداف متوسط نیز برخوردار است. در این مقاله می‌کوشیم پس از تبیین انسان‌شناسی ملاصدرا، دیدگاه او را در خصوص معنای زندگی بررسی کنیم.

کلیدواژه‌ها: زندگی، انسان، عقل، هدف زندگی، سعادت.

۱. استادیار گروه فلسفه و عضو هیئت علمی دانشگاه مفید.

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه باقرالعلوم.

۱. مقدمه

«معنای زندگی» یکی از مهم‌ترین موضوعات دینی، فلسفی و روان‌شناختی است و مباحثی همچون «هدف زندگی»، «ارزش زندگی» و «کارکرد زندگی» را در برمی‌گیرد. این مقاله به گوشه‌هایی از بحث «هدف زندگی» می‌پردازد. هدف زندگی همواره برای آدمی مهم بوده و از دغدغه‌های او به شمار می‌رود. فقدان معنای زندگی به احساس پوچی و سردرگمی می‌انجامد. درک هدفمندی و داشتن سیری عقلانی برای زندگی معنادار ضروری است و معنای زندگی بازتابی از اهداف ارزشمند است. ارزش اصیل با سرشت انسانی و آنچه به شکوفایی آن می‌انجامد مرتبط است. «معنای زندگی» به هر عنصری که تحلیل و منتهی شود، آن عنصر در راستای وجود انسان، استعدادها و توانایی‌های اوست؛ ملاصدرا انسان‌شناسی را اصل و پایه همهٔ معارف و پرسش‌های بنیادین می‌داند. پس برای فهم معنای زندگی، باید انسان را شناخت. انسان از کجا آمده است؟ با شناخت مبدأ و منشأ انسان، معلوم می‌شود که او با چه چیزی سنخیت دارد؛ از کدامین جنس است؟ حقیقت او چیست؟ با شناخت حقیقت انسان، به هدف، ارزش و نقش او در عالم هستی پی می‌بریم.

برای پرداختن به معنای زندگی باید دید زندگی چیست؟ زندگی همچون پازلی است که از اجزای مختلف تشکیل شده است. قطعات پازل اگر جدا و پاره پاره لحاظ شوند، معنایی ندارند. برای اینکه زندگی معنادار شود باید سطوح مختلف زندگی و نقش خاص خود را در هر سطح بشناسیم؛ نقش خود در بعد فردی، عبادی، اقتصادی، عاطفی، سیاسی، اجتماعی و غیره. معنای زندگی وقتی درک می‌شود که این سطوح جدا از هم لحاظ نشود، زیرا این نقش‌ها نسبت به هم تأثیر و تأثر دارند.

زندگی شبکه‌ای تنیده از افکار، عقاید، اخلاق، اعمال، تجارب، خاطرات، طرح‌ها، روابط و مناسبات اجتماعی، فرض‌ها، پیش‌فرض‌ها و مانند آن است که همه آنها به هم پیوند خورده‌اند. زندگی طرحی واحد و پیوسته است. معناداری زندگی در گرو این طرح است. اگر شخص توانست زندگی را در یک مسیر واحد مشاهده کند، زندگی را معنادار می‌یابد. تمام اجزا و حالات و افعال و رویدادهای زندگی باید در چارچوب همان طرح واحد تفسیر شوند. هیچ یک از آنها نباید جدا و مستقل از دیگری نگریسته شود. آنها در پیوستگی با یکدیگر و در روندی واحد معنا می‌دهند. نگاه معنادار به زندگی، نگاه انسجام‌بخش است. توحید نه تنها در مبدأ بلکه در کل هستی نمود دارد. گرچه اجزای زندگی صورتی متفاوت دارند، اما در معنا متحدند. تفسیر یک جزء، مستقل از دیگر اجزا، غلط و بی‌معناست. اجزاء در یک طرح کلی و

واحد، در ارتباط با یکدیگر و ناظر به هم، معنا دارند. طرح زندگی روحی است که حاکم بر زندگی بوده و به آن معنا می‌بخشد.

۲. زمینه‌های طرح مسئله «معنای زندگی»

چرا پرسش معنای زندگی برای انسان مطرح است؟ برای جست‌وجوی پاسخ این سؤال در حکمت صدرایی بهتر است به سراغ ساختار عقل انسان از دیدگاه ملاصدرا برویم. وی امتیاز انسان از دیگر موجودات طبیعی را در برخورداری از عقل می‌داند. (شیرازی، ۱۴۱۹، ج ۸، ص ۱۵۶-۱۵۸، ج ۷، ص ۱۳۴) هر انسانی با توجه به ویژگی ممتاز انسانیت خویش، از دستگاه عقل در سطوح و مراتب متفاوت برخوردار است و اگر این موهبت نبود، او در ردیف دیگر انواع پایین‌تر، همچون حیوان و گیاه و جماد، مورد خطاب و تکلیف الهی قرار نمی‌گرفت. برخورداری از دستگاه عقل است که انسان را با پرسش معنای زندگی روبه‌رو می‌کند. این پرسش برای همه هست که چرا زندگی می‌کنیم؟ از کجا آمدیم و به کجا می‌رویم؟ ملاصدرا روایتی از علی (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «رحم الله امرءا اعد لنفسه و استعد لرمسه و علم من این و فی این و الی این» (همان، ج ۱، ص ۲۱؛ همو، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵۷۱) این روایت، دانستن پاسخ سؤال را مهم دانسته است. اصل پرسش با درجات متفاوتی از عمق، برای همگان به تناسب رتبه عقلی‌شان مطرح است. موفق کسی است که به جواب آن رسیده است. رحمت خدا شامل کسی است که فهمیده چرا زندگی می‌کند و چگونه باید زندگی کند. مشمول رحمت خدا شدن یعنی قرین سعادت گشتن؛ یعنی رسیدن به هدف زندگی آن‌گونه که شایسته مقام انسان است.

اما چه کسی به پاسخ سؤال معنای زندگی می‌رسد؟ به طور یقین چنین دریافتی همگانی نیست و گرنه تخصیص رحمت الهی بر گروه خاصی معنا نداشت. ملاصدرا می‌گوید: همه انسان‌ها به شناخت عقلی نمی‌رسند. آنهایی نیز که به این مرتبه می‌رسند، معمولاً از سن چهل سال به بالا به آن دست می‌یابند. (همو، ۱۴۱۹، ج ۸، ص ۱۴۵) از طرفی این پرسش، همان‌طور که گفته شد، پرسشی همگانی است. پس می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که کشف معنای زندگی، از هر انسانی در هر مرتبه‌ای از مراتب انسانی ساخته نیست. تنها کسانی که به مقام عقل رسیده‌اند، از آنجا که کار عقل، کشف واقع است، می‌توانند زندگی، هدف، ارزش و جایگاه آن را آن‌گونه که هست دریابند. مطابق بیان فوق، از دیدگاه ملاصدرا، هر انسانی به مقتضای مرتبه‌ای که در آن قرار دارد درک خاصی از زندگی دارد. کسی که در مرتبه حس مانده است او نیز زندگی را معنادار می‌یابد؛ لذا شوق به حیات و نفرت و هراس از مرگ دارد.

اما معنایی که او از زندگی می‌فهمد در حدّ طبیعت و دنیاست. چنین افرادی، زندگی را در دنیا و لذایذ حسی و مادی آن خلاصه می‌کنند. همین‌طور افرادی که در مرتبه خیال و وهم هستند، آنان نیز درک ناقصی از زندگی داشته و دلخوش به خیالات و اوهام در پی شهرت، ریاست، علوّ در زمین، تحسین و مدح هستند. ملاصدرا برای مقایسه حال عارف و عاقل (به عقل شهودی) با کسی که در رتبه پایین‌تر یعنی حس و خیال و وهم قرار دارد از تشبیه مقایسه مرد بالغ عاقل با کودک استفاده می‌کند. یک فرد بالغ عاقل در چه فکری است؟ یک کودک در چه فکری؟ کودک به دنبال بازی است و مرد بالغ به دنبال تشکیل خانواده، ریاست بر خانه و جامعه. مرد بالغ به کار کودک می‌خندد. عارف نیز از عموم مردم در تعجب است که چگونه به لُهو و لعب دنیا سرگرم شده و از امور مهم بازمانده‌اند.

از این بیان استفاده می‌شود که ملاصدرا اختلاف تفسیر معنای زندگی از سوی مردم را به مراتب درکشان نسبت می‌دهد. با محدود کردن عقل و عدم استفاده بهینه از این دستگاه خدادادی، سطح درک پایین خواهد بود. فرد، با عجز از درک حقایق و معقولات، به موهومات و خیالات بسنده می‌کند. چنین شخصی در سطح حس و خیال و وهم باقی می‌ماند. او چیزی بیش از طبیعت، آن هم نه حقیقت و باطن آن بلکه ظاهری از آن، نمی‌فهمد؛ لذا اهداف و ارزش‌ها در نظر او محدود می‌شود به امور حسی، لذایذ جسمی، امور وهمی و خیالی.

ملاصدرا آیه «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ» (آل عمران: ۱۴) را هم‌ارز آیه شریفه «يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم: ۷) می‌داند؛ (همو، ۱۳۸۷، ص ۱۳۷) زیرا حقیقت زندگی و زندگی حقیقی ریشه در آخرت دارد. «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ زندگی واقعی، سرای آخرت است اگر مردم می‌دانستند!؛ (عنکبوت: ۶۴) با این توصیف، چرا بیشتر مردم از آخرت غافل و سرگرم دنیا هستند. ملاصدرا سبب اعراض مردم از تفکر در آخرت و عدم توان درک حقیقت زندگی را مربوط به فروگذاری دستگاه عقل دانسته و عوامل نفسانی آن را در سه امر خلاصه می‌کند:

۱. انگیزه طبیعت و شهوات آن: مادامی که فرد در مرتبه حس و لذایذ حسی باشد درک او منحصر به طبیعت و دنیاست و توان درک ماوراء طبیعت را ندارند.

۲. انگیزه‌های نفسانی: لذت جاه، مقام، ریاست، برتری و فخرفروشی از لذایذ نفس حیوانی هستند که از لذت‌های حسی، برتر و آخرین درجات دنیا محسوب می‌شوند تا این مراحل فروگذار نشود، آخرت راه نمی‌گشاید.

۳. تسویل و تزیین نفس اماره: نفس با اوهام خود، زشتی را زیبا جلوه داده و فرد را فریب می‌دهد. در این حال او دچار عجب می‌شود؛ خود را حق می‌پندارد و از واقع و حقیقت باز

می‌ماند. مطابق بیان فوق، نفس از مراتبی برخوردار است که اکتفا بر مراتب نازل و اتکا بر قوای غیرعقلی، انسان را از حقیقت باز داشته و در تفسیر حقایق از جمله معنای زندگی او را به خطا می‌کشاند. در این حال است که انسان به جای کشف حقیقت معنای زندگی، به جعل معنای زندگی در محدوده دنیا دست می‌زند. (همو، ۱۳۶۶ الف، ج ۵، ص ۱۶۸)

۳. کشف یا جعل معنای زندگی

یکی از مباحثی که در خصوص معنای زندگی مطرح است تفکیک میان کشف و جعل است. آیا معنای زندگی کشف‌کردنی است یا جعل‌کردنی؟ این انسان است که معنایی برای زندگی می‌آفریند یا زندگی است که دارای وصف معنا بوده و انسان در جست‌وجوی کشف آن برمی‌آید. ما معنای زندگی را کشف می‌کنیم یا جعل؟

از روایتی که ملاصدرا از علی (ع) نقل می‌کند (همو، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۱) می‌توان استفاده کرد که معنای زندگی در حد اعلاّی آن امری کشف‌کردنی است، گرچه در مراتب نازل‌تر می‌تواند به جعل افراد نسبت داده شود. ملاصدرا با طرح دستگاه عقل به عنوان ویژگی ممتاز انسان، جایگاه او را به آن دستگاه مستند می‌کند. عقل ابتدا به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌شود. نقش ویژه عقل نظری، ادراک است و نقش ویژه عقل عملی، اراده و تصمیم. (همان، ج ۸، ص ۱۳۰ و ۵۴)

به نظر ملاصدرا انسان معجونی از دو وجود و دو عنصر است: صورت معنوی امری، ماده حسی خلقی. این دو امر متقابل در انسان اتحاد یافته‌اند؛ لذا انسان، مجمع طبیعت و ماوراء طبیعت است؛ (همان، ج ۱، ص ۲۰-۲۱) عقل هم در وجه امری حاضر است هم در وجه تعلقی؛ لذا حکمت دو بخش دارد؛ حکمت نظری و حکمت عملی. حاصل عقل نظری، معرفت است. «رب ارنا الاشياء كما هي» (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۲، ص ۳۹؛ احسائی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۳۲) حاصل عقل عملی، اختیار عمل خیر است. کار عقل، کشف واقع است. این کار عقل با رعایت حدود و مرزهای قوا حاصل می‌شود. قوای مادون باید در خدمت قوای برتر باشند. (شیرازی، ۱۴۱۹، ج ۸، ص ۱۲۹-۱۳۱)

اگر از هر قوه در حد و مرز خودش و در جهت خدمت به قوه برتر استفاده نشود، حاصل قوا به جای معرفت، جهل و خطا خواهد بود. اینجاست که گروهی به حس، وهم و خیال محدود می‌شوند و تنها حاصل فهم آنان محسوسات، موهومات و متخیلات است. آنان زندگی را از دریچه تنگ ادراک خود شناخته، و به دنبال اهداف، ارزش‌ها و نقش‌های کوچک و زوال‌پذیر می‌روند. قرآن در مورد این دسته از افراد می‌فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

و هم عن الآخرة هم غافلون»؛ (روم: ۷) اینان کسانی‌اند که به مرتبه عقل نرسیده‌اند. عاقل کسی نیست که در کسب امور باطل دنیوی زرنگ است و خوب تلاش می‌کند؛ چگونه او عاقل محسوب شود در حالی که به دنبال امور فسادپذیر و زایل‌شدنی است. (همو، ۱۳۸۱، ص ۱۶۳) او در واقع فریب‌خورده است.

ملاصدرا در بیان حقیقت شیطان و کار او می‌گوید حقیقت شیطان، جوهری نفسانی است که مبدأ شر، منشأ غلط در اعتقادات، باعث عصیان و تمرد، منشأ وسوسه و مکر است. کار شیطان نشان دادن چیزهایی است که حقیقت ندارند؛ او باطل را در صورت حق نشان می‌دهد. شیطان در برابر بهشت آدم باغی طراحی کرد هم‌شکل او اما با هندسه فانی و مضمحل. همچون آینه‌ای که فقط تصاویر اشیا را نشان می‌دهد، اما حقیقت آنها را ندارد. «و الذین كفروا أعمالهم كسرابٍ بقيعةٍ يحسبهُ الظمآن ماءً حتى إذا جاءه لم يجده شيئا» (نور: ۳۹) وعده‌های شیطان سراب است؛ کار شیطان فریب است. «و ما يعدهم الشيطان إلا غرورا» (نساء: ۱۲۰) تور شیطان دارای نقش فریب و از جنس زیبایی‌های واهی دنیاست. (همو، ۱۳۶۳، ص ۱۹۳)

بنابراین، معنای زندگی، کشفی است؛ البته اگر انسان به مقام عقل و درک واقع به وسیله آن رسیده باشد. چنین انسانی حقیقت عالم، زندگی، اهداف، ارزش‌ها و نقش‌ها را می‌شناسد. اما اگر انسان در تنگنای حس، اوهام و خیالات باشد از آنجا که پاسخ پرسش معنای زندگی را آن‌گونه که هست کشف نکرده، مجبور به جعل معنای زندگی بوده تا از ورطه پوچی خود را نجات دهد. انسان میل به تعالی دارد و از فطرت خدایی برخوردار است. اگر بخواهد به سائقه‌های غریزی و نیازهای اولیه جسمی و روانی بسنده کند، روح مطلق‌گرا و تعالی‌جوی او اقناع نشده و عطش معنا در او سیراب نمی‌شود. او که از آب بی‌نصیب مانده رو به سراب آورده، برای دستیابی به معنای زندگی، دست به جعل معنا می‌زند. لذا چنین شخصی به دنبال اغراض دنیوی، لذاپذ حسی، شادی‌های وهمی و محبت‌های خیالی و مجازی می‌رود. از همین رو، ملاصدرا می‌گوید: محبوب‌های افراد، بر حسب مرتبه نفس آنان در وجود، علم و معرفت، متفاوت است. (همو، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۱۷۹)

۴. شناخت انسان

فلسفه ملاصدرا، فلسفه ناظر به انسان است. ملاصدرا انسان‌شناسی را اساس و پایه همه معارف می‌داند؛ پس مسیر تبیین معنای زندگی از راه انسان‌شناسی می‌گذرد. معنای زندگی بدون توجه به ویژگی‌های انسان قابل فهم نیست. ویژگی ممتاز انسان در «نفس ناطقه» و

«عقل» اوست. ملاصدرا، فلسفۀ خود را بر شناخت همین ویژگی بنیان نهاد و مهم‌ترین اثر فلسفی خود را «الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة» نام نهاد. با شناخت انسان و ویژگی‌های او، معنای زندگی، سعادت، هدف عالی و اهداف متوسط او تعیین و تعریف می‌شود. مراتب سعادت، وابسته به مراتب تکامل نفس و عقل است.

ملاصدرا، معرفت نفس را سفارش قرآن کریم می‌داند: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ»؛ (روم: ۸) خودشناسی در نظر صدرا چنان جایگاه والا و ویژه‌ای دارد که آن را ام‌الفضائل و أصل‌المعارف می‌خواند. شناخت نفس، اصل هر معرفتی است؛ زیرا عالم اگر حقیقت خود را شناسد، نمی‌تواند به وصف او، که علم است، و به متعلق آن، که معلوم است، پی ببرد. (همو، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۱۱۹ و ۲۵۵)

عارف ربانی کسی است که اولاً حقیقت نفس، ماهیت، انیت و کیفیت تعلق نفس به بدن را بشناسد؛ ثانیاً ارتقا و اشتداد وجودی و تدریجی آن را تا زمان بعث بفهمد؛ ثالثاً رجوع این حقیقت به عقل بالفعل و سپس در نهایت رجوع نفس به خداوند را درک کند. (همان، ج ۹، ص ۱۸۰-۱۸۱)

ملاصدرا سه نوع انسان تعریف می‌کند: انسان طبیعی، انسان برزخی (مثالی)، انسان عقلی. (همان، ص ۷۰-۷۳) در حکمت متعالیه گرچه تعریف انسان به حیوان ناطق پذیرفته شده، اما بر اساس حرکت جوهری، ماهیت انسان ذومراتب تلقی می‌شود. انسان در حرکت جوهری خویش یا به مقتضای طبیعت و با عنایت ربانی، مراتب کمال و تمامیت را می‌پیماید و یا در اثر قسر قاسر یا قصور قابل راه تنزل و انتقاص را پیش می‌گیرد. نفس در مسیری از آسمان عقل تا زمین طبیعت امکان صعود و سقوط دارد. (همان، ج ۴، ص ۲۷۳-۲۷۵)

اگر انسان در دنیا یک نوع به حساب می‌آید، در آخرت به حسب ملکات، عقاید و اعمال، تحت انواع فراوان جای خواهد گرفت. انسان با حرکت جوهری، در حال تنوع از نوعی به نوع دیگر از سنخ ملائکه، شیاطین، بهائم و درندگان است. (همان، ج ۹، ص ۲۲۵، ج ۸، ص ۲۴۷ و ص ۳۹۹؛ همو، ۱۳۸۲، ص ۳۱۱)

انسان در دنیا، مجموع نفس و بدن است. حقیقت او، یک حقیقت جمعی تألیفی است که مشتمل بر جزء اعلی (نفس) و جزء ادنی (ماده بدن) است. گرچه نفس و بدن دو جزء مختلف‌اند، اما به منزله موجود واحدی هستند که دو طرف دارد؛ یکی فانی و فرع، دیگری باقی و اصل. ترکیب نفس و بدن، ترکیب اتحادی است و به وجود واحد، موجودند؛ زیرا نفس، تمام و کمال بدن است و تمام شیء، همان شیء است بر وجه اقوی و اکمل. (همو، ۱۴۱۹، ج ۹، ص ۱۰۷ و ۱۰۴ و ۹۸)

نفس نمی‌تواند به یک باره استعدادات خود را به فعلیت برساند. زیرا از طرفی با بدن بودن او را محدود ساخته است؛ چراکه بدن متناهی‌الابعاد است؛ از طرف دیگر بدون بدن هم کاری از او ساخته نیست، چون در حدوث، تعلق به بدن دارد. (همان، ج ۷، ص ۱۲۲) نتیجه آنکه، نفس در ابتدا به بدن نیاز دارد؛ زیرا آگاهی از معارف با حواس شروع می‌شود. ولی همین حواس در مراحل نهایی، مانع پیشرفت نفس است؛ همچون تور صیادی و یا مرکب سواری است که بعد از رسیدن به هدف، وسیله‌ای دست و پاگیر است. تا وقتی در بند بدن هستیم تعقل ما مشوب به تخیل است. وقتی این تعلق، از بین رفت، معقولات ما به مشاهده و حضور ارتقا می‌یابند و از حیات عقلی، لذتی می‌بریم که از هر خیر و سعادت بهتری بالاتر است. (همان، ج ۹، ص ۱۲۵-۱۲۶) پس نیاز نفس به اعضا و جوارح و قوا و حواس مانند نیاز به مرکب و توشه راه است برای سفری که انسان در پیش گرفته، یعنی سفر به سوی خدا و لقاء او. (همان، ج ۸، ص ۱۳۷)

۵. زندگی

منشأ حیات خداوند است. پس حیات از اصول نعمت‌های الهی است و عبادت، شکر آن نعمت است. (همان، ج ۱، ص ۸۷) اگر منشأ حیات و سرچشمه زندگی، خداوند است و از خداوند جز خیر و رحمت چیزی ناشی نمی‌شود، پس حیات، سراسر خیر و رحمت است. اگر خداوند به ما زندگانی عطا فرمود تنها و تنها رحمت خود را به ما ارزانی داشته است. زندگی نمود رحمت خداست؛ لذا در قرآن می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ» (الرحمن: ۱-۳) خلقت انسان به صفت رحمانیت خدا منسوب شده است نه به صفات دیگر. اگر خداوند، معدن رحمت نبود، انسان از زندگی بی‌نصیب می‌ماند. این رحمت رحمانیه واسعه او بود که انسان را از آب حیات سیراب کرد. در آیه شریفه «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّجِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» (هود: ۱۱۸-۱۱۹) نیز علت آفرینش و سبب بخشش حیات از سوی خدا به رحمت او نسبت داده شده است.

بنابراین، زندگی رحمتی است از سوی خدا به انسان که هیچ منفعتی برای واهب غنی و قیوم آن تصور نمی‌شود. همه سود در این فرایند عاید انسان می‌شود؛ لذا زندگی اولین نعمت و منشأ سایر نعم محسوب می‌شود که شکر آن عبادت است. از این رو، قرآن کریم، منشأ آفرینش انسان را رحمت الهی معرفی کرده است که آیات آن ذکر شد؛ و غایت آن را نیز عبادت می‌داند: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶) این مطلب، نقش محوری در تبیین معنای زندگی دارد. از یک سو به نحو ایجابی تأمین‌کننده معنای زندگی در سه بعد هدف، ارزش و کارکرد است؛ از سوی دیگر، به نحو سلبی، عوامل پوچی زندگی،

همچون تفاسیر ناروا از شرور و مرگ را دفع کرده و پاسخ می‌گوید. زندگی، برخاسته از رحمت و برآمده از نور الاهی است چگونه می‌توان با دید منفی، آن را تاریک نگریست. در این دیدگاه، شرور نه منتسب به خدا و نه برآمده از اصل زندگی است. مآل شرور، خیر و تأویل مرگ، زندگی است. هدف زندگی نیل به رحمت و وصال به کمال است. ارزش زندگی در ارتباط با منشأ حیات و تجلی رحمت در جلوه زندگی است. عبادت به عنوان ارتباط با آغازگر حیات و مایه تکامل و تقرب و عشق به عنوان بهترین نوع ارتباط با معدن زیبایی بالاترین ارزش‌های زندگی هستند. نقش انسان در عالم هستی خلافت و جانشینی خداوند حی است تا به عنوان بالاترین مظهر حیات حضرت قیوم، حیات را از او گرفته و پس از طی دایره نزول و صعود با ارائه نقش خلافت و ایجاد ارتباط میان خالق و مخلوق، آن را به او برگرداند: (همو، ۱۳۷۵، ص ۳۶۲)

این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم

۶. حب حیات

موجودات زنده، زندگی را دوست می‌دارند و مرگ را ناخوشایند. چرا؟ ملاصدرا می‌گوید:

۱. معلول، علت خود و صفات او را دوست می‌دارد. معلول، مشتاق علت خود است و به او تشبه می‌ورزد. از همین رو، واجب تعالی، معشوق اول است. یکی از صفات خدا، بقاء است. خدا باقی ابدی است. بنابراین موجودات زنده، بقاء را دوست می‌دارند. آنها به سبب شوقی که به خدا دارند، می‌خواهند در این صفت، به خدا تشبه ورزند. از آنجا که حیات با بقاء تناسب دارد، لذا حیات، محبوب موجودات است تا صفت بقاء را برای آنان تأمین کند. (همو، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۱۰۲)

۲. هر ساقلی شوق به عالی دارد و هر فرعی در خدمت اصل می‌کوشد. به طور کلی هر معلولی نسبت به علت خود این‌چنین است. نفس سلیم که هنوز بر فطرت باقی مانده و بیمارگونه به طبیعت نگرانیده است به مافوق خود اشتیاق دارد؛ زیرا شباهت نفس به امور عالی است نه امور ناقص و دون. نفس در طلب بقاء است؛ زیرا که بقاء از صفات موجودات عالی (عقل) است؛ لذا حب بقاء و تفاخر به اتم حالات، فطری و جبلی نفس است. (همان، ج ۵، ص ۱۹۷)

۳. حکمت خدا اقتضا می‌کند که موجودات، حب وجود و بقاء داشته باشند. وجود، خیر محض است؛ بقاء وجود نیز خیر است. اگر موجودی نعمت وجود را داراست، غایتی دارد که اگر

اسباب نیل به آن فراهم نشود، تحقق آن موجود، باطل و مخالف حکمت خدا خواهد بود. بنابراین، خداوند حب بقاء را در موجود قرار داد تا به کمال شایسته خود برسد و اگر موجود، حب بقاء نمی‌داشت، قبل از اینکه به کمال برسد زندگی را رها کرده و از بدن مفارقت می‌جست. (همان، ج ۹، ص ۲۴۱)

۷. اقسام حیات

حیات تکوینی در سه عالم دنیا، برزخ و آخرت جریان دارد؛ اما کیفیت آن برای همه یکسان نیست؛ لذا یک قسم حیات تشریعی نیز داریم که به تناسب عملکرد ارادی افراد متفاوت است. پس حیات را می‌توان به حیات تکوینی و تشریعی تقسیم کرد. معنای زندگی در هر دو قسم حیات تکوینی و تشریعی مطرح است. حیات تکوینی در درجات تشکیکی خود، جهت‌دهنده حیات تشریعی و ارادی برای دستیابی به مراتب برتر هستی و حیات است. البته آنچه نشان‌دهنده زندگی معنادار یک شخص است و آنچه عامل تمییز زندگی معنادار از زندگی بی‌معنا در میان اشخاص است حیات ارادی آنان است.

تفصیل مراحل و اقسام حیات انسانی به اعتبارات مختلف به این شرح است: (همو، ۱۳۶۶ الف، ج ۲، ص ۲۸۸؛ ج ۶، ص ۸۶)

۱. حیات تکوینی: انتهای حرکت نزولی نفس انسان که از نزد خدا شروع می‌شود، حیات طبیعی نفس است. (همو، ۱۴۱۹، ج ۹، ص ۳۲۱) حیات تکوینی شامل مراحل مختلفی از حیات است:

الف. حیات دنیوی که خود مراحل دارد:

۱. حیات جمادی که غایت و کمال آن، حیات نباتی است.
۲. حیات نباتی که تغذیه و تنمیه و تولید است و کمال آن، حیات حیوانی است.
۳. حیات حیوانی که احساس و تحریک است.
۴. حیات عقلی: انسان در دنیا از حیات برتری نسبت به حیوانات برخوردار است و آن حیات عقلی است. ماده نفسانی و عقل هیولانی در انسان، محل حیات عقلی است که با آن، انسان به معرفت حقایق دست می‌یابد. حیات عقلی، غایت و کمال حیات حسی است.

حیات دنیوی فانی و مشوب به کدورات و ممزوج به آفات است. (همو، ۱۳۶۶ الف، ج ۱، ص ۱۸) خداوند زندگی دنیا را به متاع غرور توصیف فرمود؛ (حدید: ۲۰) زیرا دنیا برای کسی که به آن دل بندد مانند سرابی است که تشنه به آن امید ورزد. افراد ناقص که از ضعف عقل رنج

می‌برند دنیا را دارای لذت و کمال می‌بینند، لذا مغرور و فریفته می‌شوند. (همان، ج ۶، ص ۲۳۷)

برخی آیات قرآن دلالت بر خست، وهن و بطلان دنیا می‌کند؛ دنیا در قرآن گاهی به سراب تشبیه شده، گاهی به خانه عنکبوت، گاهی به خواب و رؤیا و گاهی به ظلمات. وقتی محبت دنیا در برابر آخرت، وصف کفار قرار گرفته «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» (ابراهیم: ۳) به مفهوم، دلالت بر وصف مؤمن می‌کند که او آخرت را بر دنیا برمی‌گزیند. (همان، ص ۲۱۰؛ همو، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۳۲۰) خداوند مردم را به صورت اکید از رکون به حیات دنیا و غرق شدن در شهوات آن منع کرده است، زیرا دنیا به سبب عدم بقاء امری وهمی، باطل و زوال‌پذیر است و امور دنیوی تنها اوهام و خیالات است. آخرت به جهت ثباتش نقطه مقابل دنیا است. (همو، ۱۳۶۶، الف، ج ۶، ص ۲۳۶) دنیا عالم ظلمات است، آخرت، عالم نور. دنیا عالم مرگ است و آخرت عالم زندگی. دنیا عالم کون و فساد است و آخرت عالم قرار و ثبات. (همو، ۱۳۶۰، ص ۱۱۲) دنیا سراب است؛ شهوات آن مهلک، لذات آن باطل و آرزوهای آن بی‌حاصل و زیان‌بخش است. (همو، ۱۳۶۶، الف، ج ۴، ص ۲۰۵)

ب. حیات برزخی که ملاصدرا از آن به حیات در قبر نیز یاد می‌کند. (همان، ج ۲، ص ۲۶۸ و ۲۵۴)

ج. حیات اخروی که حیات اخروی اقوی از حیات دنیوی است. «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق: ۵۰) حدت و شدت بینایی و بصیرت، دلالت دارد بر قوت حیات و وجود. (همو، ۱۳۶۶، الف، ج ۶، ص ۱۵۳)

۲. حیات تشریعی ارادی: آنچه از اقسام حیات گفته شد از منظر مابعدالطبیعی و وجودشناختی بود. حیات، اصطلاحی دیگر نیز دارد که ملاصدرا از آن با نام‌هایی مانند: حیات طیبیه، حیات حقیقی، حیات اخروی، حیات عقلی، حیات روحانی، حیات معنوی، حیات ملک، حیات سرمدی، حیات قدسی و حیات قلبی یاد می‌کند. (همان، ج ۶، ص ۱۵۳ و ص ۸۶؛ ج ۷، ص ۸۱)

پس حیات ارادی، معنایی اخص دارد. در این معنا، هر موجود زنده‌ای، دارای حیات نیست. حیات ارادی و عقلی، مختص عاقلان سعادت‌مند است. کسی که گرفتار جهل مرکب و راسخ در اعتقاد باطل است گرچه از حیات نازل حیوانی محروم نیست ولی از حیات عقلی بی‌بهره است. (همو، ۱۴۱۹، ج ۹، ص ۳۵۱) ملاصدرا می‌گوید: «الجهل هو الموت الاکبر و العلم هو الحیاة الأشرف». (همان، ج ۹، ص ۱۷۶) علم منشأ حیات اخروی است. (همو، ۱۳۶۶، الف، ج ۲، ص ۱۱۴) خداوند علم را در قرآن حیات نامید؛ (همان، ص ۳۴۶) «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ» (انعام: ۱۲۲) جهل و اخلاق ناپسند باعث از دست رفتن حیات سرمدی می‌شود. (همو، ۱۳۶۶، الف، ج ۶، ص ۳۰۳) ایمان، قرآن، معارف الهی و سایر علوم عقلی منشأ حیات معنوی و

عقلی است. (همان، ج ۲، ص ۲۴ و ج ۶، ص ۲۰۵) وجود حقیقی و حیات عقلی اخروی، ویژه عقل بالفعل است. (همان، ج ۴، ص ۱۳۵)

هدایت الاهی، انسان را از ظلمات به نور می‌کشد. این نور، همان خیر و سعادت حقیقی است که انسان با آن به حیات ذاتی دست می‌یابد. حیاتی که در قوام خود به ماده نیاز ندارد و تا ابد می‌ماند. (همان، ج ۴، ص ۲۹۷) حیات حقیقی انسان به روح اوست. با حیات است که از عقل می‌توان بهره گرفت و با عقل، فضائل کسب می‌شود و رذایل ترک می‌گردد. بنابراین، کسی که امر خدا را نپذیرد نه روح دارد نه حیات و نه شرف. (همان، ج ۳، ص ۲۷) معاصی و رذایل، بیماری زندگی اخروی است. (همان، ج ۲، ص ۵۰) در صورت رسوخ شهوت و غضب و افعال بهیمی و سبعی، نشئه عقلی و حیات ملکی از بین می‌رود. (همان، ج ۱، ص ۳۹۳)

حیات روحانی به معارف است و زوال آن به جهل. اقل مراتب حیات روح در آخرت، با معارف ایمانی حاصل می‌شود. کمترین درجه حیات و پایین‌ترین مرتبه نجات در آخرت، به شرط سلامت از رذایل، حصول معارف ولو به حسب ظن غالب و اطمینان قلبی است. هرچه انسان در یقین و انکشاف حقایق پیش رود از حیات برتر برخوردار می‌شود. مثلاً او انسانی را ماند که از اعضا و جوارح کامل و مزاج سالم بهره‌مند است. اما انسانی که از ایمان و عمل بی‌بهره است مانند انسان ناقصی است که در دنیا می‌گویند حالش بین مرده و زنده است. او نیز در آخرت چنین است. (همان، ج ۷، ص ۳۸۶): «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى». (اعلی: ۱۳)

در قرآن، ایمان، مترادف حیات قلبی و کفر مترادف مرگ قلبی است. لذا بر مؤمن، حی اطلاق شده و بر کافر، میت. هر نفسی مطابق فطرت خود، از حیات بالقوه برخوردار است. اگر استعداد زندگی در او از بین برود، مرده‌ای است که زنده نمی‌شود. کافران از این گروه‌اند. بیشتر مردم، بیمارانی هستند که از جهل رنج می‌برند. اما مؤمنان و عالمان الاهی از سلامت نفس برخوردارند. (همو، ۱۳۶۶ الف، ج ۵، ص ۳۵۴) برای برخورداری از حیات طیبیه یا باید چشم و گوش اخروی را گشود و عارف به حقایق امور شد و یا باید دست ارادت به سوی رهبری برد که آیات الاهی را با گوش جان عقل می‌شنود و ملکوت را با بصیرت مکاشفه عیان می‌بیند. صورت اول، بالذات از حیات طیبیه برخوردار است و صورت دوم بالعرض. (همان، ج ۶، ص ۶۰-۶۱) حیات حقیقی، به عالمی ورای دنیا تعلق دارد؛ «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَاةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ (عنکبوت: ۶۴) خداوند خلایقی دارد که حیات آنها به عقل کلی و شوق الاهی است و تغذیه آنها، تسبیح و تقدیس. همان‌طور که پیامبر (ص) فرمودند: «أَبِيتَ عِنْدَ رَبِّیْ یَطْعَمُنِی وَ یَسْقِیْنِی». (همان، ج ۴، ص ۸۱) زندگی واقعی، زندگی در آخرت است، چون آنجا دار علم و دار حیات عقلی است. اگر مردم زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند به علت عدم درک

لذت معارف است. آنها دچار محرومیت و کثافت طبع و غلظت قلب شده‌اند. (همان، ج ۷، ص ۳۹۹)

۸. زندگی ویژه انسان و ویژگی‌های او

حیاتی که در حکمت متعالیه دربارهٔ انسان مطرح می‌شود بر ویژگی‌ها و امتیازات انسانی متمرکز است. با مطالعهٔ این ویژگی‌ها می‌توان به دیدگاه صدرا در باب زندگی انسان و معنای آن پی برد. شناخت ویژگی‌های انسان، موجب شناخت نقش و جایگاه او، اهداف و ارزش‌های خاص او و در یک کلمه موجب شناخت «معنای زندگی» می‌شود. ملاصدرا برتری نفس انسانی نسبت به نفس نباتی و حیوانی را بر پایهٔ امتیازهای انسانی که مبتنی بر ارادهٔ برخاسته از عقل است، تبیین می‌کند. (همو، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۱۳۳-۱۳۴) ارادهٔ برخاسته از عقل باعث می‌شود انسان به حیات مخصوص انسانی که بالاتر از حیات نباتی و حیوانی است برسد. (همان، ج ۸، ص ۱۵۶-۱۵۸؛ ج ۷، ص ۱۳۴)

مقام و منزلت آدمی در تعالی و تنزل، به ادراک و ارادهٔ او ارتباط دارد و این معنای گفتار علی (ع) است که فرمودند: «الناس ابناء ما یحسنون». (همو، ۱۳۸۲، ص ۴۰۷) واژهٔ «یحسنون» در روایت مذکور، بسیار شگفت و جالب از سوی علی (ع)، انتخاب شده است؛ زیرا این واژه هم دلالت بر علم دارد و هم بر عمل؛ یعنی جمع بین عقل و اراده. امتیاز انسان بر همنوعان و سایر انواع در به کارگیری بهتر این دو مؤلفه و دو مقوم انسان، یعنی عقل و اراده، است.

ملاصدرا در توضیح این دو ویژگی در انسان و بیان ضرورت آن دو در زندگی انسان، بر تفاوت زندگی انسان و حیوان تأکید کرده و می‌گوید انسان و حیوان از شهوت و غضب برخوردارند. اما شهوت و غضب برای تکامل انسان نه تنها کافی نیست بلکه مانع هم هست. شهوت یعنی میل به آنچه موافق وجود حیوان است و غضب یعنی نفرت و فرار از آنچه مخالف اوست. شهوت و غضب فقط به منفعت و ضرر موجود در زمان حال توجه دارند؛ ولی دوراندیشی و آینده‌نگری ندارند. از این رو، خداوند برای انسان انگیزه‌ای به نام اراده آفرید که فوق شهوت و غضب و تحت فرمان عقل است. کار عقل درک عواقب اموری است که تحت حس و تخیل و توهم در نمی‌آیند. عقل اشرف همهٔ قواست. نفع و ضرر امور و خیر و شر بودن عواقب آنها با عقل درک می‌شود. عقل، انسان را به عواقب اخروی و حسن و قبح امور آگاه می‌کند و اراده نیز انگیزه عمل به آن را تأمین می‌کند. (همو، ۱۴۱۹، ج ۸، ص ۱۵۹-۱۵۸)

ملاصدرا بعد از برشمردن خواص و ویژگی‌های انسان و بیان وجوه تمایز انسان و حیوان همچون اجتماعی بودن، قدرت تکلم، خوف و رجا و غیره به ذکر اخص خواص انسان و ویژگی‌های برتر او می‌پردازد:

۱. انسان قادر بر تصور معانی کلی است که کاملاً مجرد از ماده هستند.
۲. انسان توانایی تفکر و دستیابی به شناخت مجهولات از طریق معلومات حاضر را دارد.
۳. بعضی از نفوس انسانی، طوری به عالم الهی متصل می‌شوند که به فناء از ذات و بقاء به بقای او نایل می‌گردند. در این هنگام حق تعالی، سمع و بصر و ید و رجل آنان می‌شود و این مرتبت، مقام تخلق به اخلاق الهی است. این ویژگی انسان، اخص الاخص و ممتازترین ویژگی اوست. (همان، ج ۷، ص ۱۳۴)

۹. سعادت، لذت و معنای زندگی

آیا لذت می‌تواند محور زندگی و تشکیل‌دهنده معنای آن باشد؟ اساساً چرا باید برای لذت عمل کرد؟ لذت دارای چه منشأ و پشتوانه‌ای است که به آن اعتبار بخشیده و رفتار انسان را تابع آن گردانیده است؟ رفاه، شادی، لذت و خوشی، که در ضمن سعادت قابل بررسی هستند، برای انسان‌ها مهم و قابل توجه‌اند. لذت مادی و سعادت دنیوی، از نگاه عموم مردم در معنای زندگی نقش داشته و در مقابل، رنج و غم و افسردگی می‌تواند از عوامل گرایش به پوچی باشد. تبیین معنای لذت و خوشی در این بحث، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. ملاصدرا بحث لذت و سعادت را بر اساس انسان‌شناسی خود که برگرفته از تبیین خاص او از دستگاه عقل است مطرح می‌کند. لذت، ادراک ملایم است. ادراک، مراتبی دارد. صدرا، از لذت حسی، خیالی، وهمی و عقلی سخن می‌گوید. اگر انسان به چیزی که با یکی از جهات وجودی و رتبه‌آداراکی او ملایمت و سازگاری دارد برسد، احساس خوشی دارد. پس لذت در امتداد ادراک، امیال، خواسته‌ها و نیازهای فرد شکل می‌گیرد. اگر شخص در مراتب پایین‌تر ادراک توقف کند، اگر به غلط در اثر نشناختن انسان، دچار نیازهای کاذب و غیرواقعی و ناسازگار با حقیقت انسان شود، آنگاه او از چه چیزهایی لذت خواهد برد؟ آیا این‌گونه لذت‌ها ارزش داشته و ملاک سعادت خواهند بود؟

نتیجه آنکه شناخت درست انسان از خویش در احساس لذت او تأثیر می‌گذارد. از این رو می‌بینیم بعضی افراد از چیزی لذت می‌برند که دیگری آن را خوش ندارد. بسته به نوع نگاه و درک افراد از انسان و حقایق متناسب با او، احساس‌ها متفاوت است. مهم آن است که انسان در معرفت تکامل یابد تا متناسب با احساسات برتر از لذت‌هایی عالی‌تر برخوردار شود و خود را محدود به لذت‌های حسی نکند. چنین انسانی از لذت بیشتر و بهتر بهره‌مند می‌شود؛ همان‌طور که ملاصدرا می‌گوید لذت عقلی نسبت به لذت حسی، از نظر کمیت و کیفیت بهتر است. (همان، ج ۹، ص ۱۲۲) لذا عارف، شادی مستمر و لذات مدام دارد. او نه فقط از سعادت

اخروی بلکه در دنیا نیز از سلامت روانی، آرامش خاطر، رضایت درونی، شادی و نشاط برخوردار است.

۱۰. سعادت انسان

سعادت انسان به چیست؟ شقاوت او به چیست؟ وقتی می‌خواهیم از سعادت بحث کنیم پای خیر، لذت و کمال به میان می‌آید. بین این امور ارتباط تنگاتنگی هست. نحوه کاربرد این واژگان در عبارات صدرا، که یکی را جای دیگری می‌نشانند، نزدیک بودن این مفاهیم را می‌رساند. در نظر ملاصدرا، سعادت و خیر، نیل به چیزی است که مایه کمال شیء است. سعادت عبارت است از لذت و سروری که نفس کمال یافته انسانی به آن نایل می‌شود. وجود، خیر و سعادت است. ادراک وجود نیز خیر و سعادت است. سعادت هر شیئی عبارت است از رسیدن به کمال آن شیء و شقاوت ضد آن است؛ زیرا وجود به طور کلی خیر و سعادت است و عدم، به نحو اطلاق شر. کمال هر موجودی خیر آن است و نقص یا زوال آن شر اوست. درک کمال، موجب لذت و درک نقص یا زوال موجب درد و شقاوت می‌شود. (همو، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵۱۹) هر صفت وجودی از آن حیث که صفت وجودی است کمال است، چه تحت عنوان فضیلت جای گیرد چه با نام رذیلت یاد شود. بعضی از صفات، زوال دیگر کمالات را سبب می‌شوند. آنچه برای نفوس ناقص و سافل، فضیلت است برای نفوس شریف و عاقل، رذیلت محسوب می‌شود. افراط در شهوت گرچه برای انسان ناطق رذیلت است اما برای بهائم کمال شمرده می‌شود. (همو، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۱۱۵) هر قوه‌ای از قوای نفسانی، کمال مخصوص خود را دارد. (همان، ج ۹، ص ۱۹۸) سعادت هر قوه، نیل به چیزی است که مقتضای طبع آن بوده و به حصول کمال آن است و کمال هر قوه‌ای از جنس همان قوه است، چنان‌که کمال شهوت و سعادت آن، لذت است و کمال غضب و سعادتش غلبه و انتقام است و کمال وهم و سعادت آن، امید و آرزوست. کمال نفس به حسب ذات عقلی‌اش، وصول به عقلیات است و آینه شدنش برای صور الاهیة و نظام وجود؛ از عقل فعال گرفته تا ادنای وجود.

کمال نفس ناطقه در اثر استکمال وجودی و فعلیت یافتن قوه عقلی و اتحاد با عقل کلی (عقل فعال) تحقق می‌یابد. در این صورت، صور علمی همه موجودات، نظام اتم و خیر صادر از مبدأ عالم که ساری در عقول و نفوس و طبایع و اجرام فلکی و عنصری تا آخر مراتب وجود، همگی در ذات او نقش می‌بندد و خود او عالم عقلی و جهان علمی می‌گردد که ماهیات و حقایق کلیه اشیا در او متحقق شده است. (همان، ج ۹، ص ۱۲۶-۱۲۷؛ همو، ۱۳۵۴،

(ص ۱۵۳)

انسان در حرکت ارادی استکمالی خود، هم در قوه نظری و هم در قوه عملی، به کمال و سعادت خویش می‌رسد. در بعد نظری این حرکت تکاملی از عقل هیولانی به عقل بالملکه می‌رسد؛ سپس این حرکت تکاملی را تا حد عقل بالفعل و نفس قدسیه و سعادت‌های معنوی می‌پیماید. در بُعد عملی با پرداختن به تهذیب ظاهر و باطن، به صفات الاهی آراسته می‌شود. (همو، ۱۳۵۴، ص ۳۷۸ و ۴۱۹)

سعادت نفس و کمال آن در این است که به وجود استقلالی و مجرد رسیده، معقولات را تصور کرده، به حقایق اشیاء آن‌گونه که هستند آگاهی یافته و به مشاهده امور عقلی و ذوات نورانی نائل آید. کمال نفس، اتصال به عقل فعال و اتحاد با اوست. این لذت قابل مقایسه با لذات حسی نیست. (همو، ۱۴۱۹، ج ۹، ص ۱۲۸)

از نظر صدرا، معرفت، زمینه‌ساز راهیابی به عقل است. نفس با افزایش معرفت عقلانی در خود به تدریج زمینه پذیرش صور عقلانی را در خود فراهم می‌کند. (همان، ج ۹، ص ۱۲۶) پس باید به دنبال کسب معارف رفت. اگر به وجه اتم، آن‌گونه که برای راسخین در علم حاصل است و یا به صورت نص و تحدید نمی‌شود، دست کم به صورت ظن و تقریب باید کسب معرفت کرد: (همان، ج ۹، ص ۱۳۰) معرفت به مبدأ اعلی، معرفت به عقول فعال - که کلمات تامه الاهی ملائکه علمی هستند - معرفت به نفوس کلی - که کتب الاهی و ملائکه عملی هستند - معرفت به ترتیب نظام عالم از آغاز تا عود و انجام. هر که به این معارف دست یابد به رستگاری عظیم و مقداری جسیم از سعادت رسیده و از شقاوت نجات یافته است. (همان، ج ۹، ص ۱۲۸)

۱۱. غایت در مورد خداوند

یکی از عوامل مهم معناداری زندگی اعتقاد به خلقت از طرف خداوند است. درست نقطه مقابل ماده‌گرایی که جهان را ناشی از تصادف و بدون هدف غایی می‌داند، خداباوری، برای جهان، خالق حکیم قائل است که از آفرینش خود هدفی داشته است و جهان از جمله انسان در طرحی حکیمانه، رو به سوی آن هدف در حرکت هستند. قول به خلقت که به خاطر ارادی و اختیاری بودنش مستلزم هدفداری خداوند است در حل معمای آفرینش، که «بشر از کجا آمده؟ برای چه آمده و به کجا می‌رود؟» نقش اساسی داشته و انسان را از پوچی و بی‌معنایی نجات می‌دهد.

اما آیا غایت در مورد واجب تعالی قابل قبول است؟ خداوند از طرفی غنی مطلق است، لذا هدفی برای او متصور نیست؛ از طرفی مرید و مختار است و فاعل مختار، بدون غایت و

غرض نیست. از نظر ملاصدرا، در مورد خداوند نیز غایت مطرح است؛ ولی غایت او جز ذات او نیست. علم خداوند به نظام خیر، عین ذات مقدس اوست. همین علم ذاتی را می‌توان علت غایی و غرض ایجاد عالم دانست و این عنایت است. (همان، ج ۲، ص ۲۷۲؛ ج ۶، ص ۳۶۶-۳۶۷) عنایت خدا یعنی علم او به نظام خیر و سببیت تام برای ایجاد آن و رضایت از آن. عنایت، اقتضا می‌کند که خدا هیچ شیئی را مهمل نگذارد و همه اشیا را به کمالشان برساند. لذا در موجودات و اجزاء نظام آفرینش، تدبیر، نظم، رعایت مصالح و ابزار لازم در جهت اغراض مشاهده می‌شود. اینها هیچ کدام اتفاقی نیستند. همگی مطابق تدبیر و طرح از پیش تعیین شده یعنی عنایت الاهی هستند. (همان، ج ۷، ص ۵۶-۵۷)

پرسش مهمی که از گذشته تاکنون مطرح بوده، این است که آیا نمی‌توان از انگیزه فعل خدا پرسید و اینکه چرا خداوند جهان را آفرید؟ اگر گفته شود فعل خداوند دارای غرض است اما نفع آن عاید دیگران می‌شود نه خداوند، می‌گوییم «آیا رسیدن آن نفع به دیگران برای او بهتر از نرسیدن هست یا نه؟». (همو، ۱۳۶۶ الف، ج ۲، ص ۲۷۴)

ملاصدرا در پاسخ می‌گوید پرسش از لمیت و سبب فعل خدا دوگونه است:

۱. پرسش از سببی که خدا را به فاعلیت واداشت؛ «السؤال عن سبب به یصیر الفاعل فاعلا». سؤال از جاعلیت خدا یعنی پرسش از چیزی خارج از ذات خدا که سبب و علت غایی جاعلیت خداوند است.

۲. پرسش از فعل خدا؛ «السؤال عن ... سبب فعله و ما به یصیر هذا الفعل متعینا فی الصدور و موجودا علی الخصوص دون غیره فی هذه المرتبه» یعنی پرسش از مجعولات و صدورات خداوند که چه غایتی بر آنها مترتب است.

بنا بر حاشیه محقق سبزواری، پرسش اول، پرسش از فعل به معنای ایجاد (مصدر) است و پرسش دوم، پرسش از فعل به معنای مفعول (ایجاد شده) است. همان‌گونه که «خلق» هم به معنای مصدر و هم به معنای اسم مفعول به کار می‌رود.

ملاصدرا معتقد است پرسش اول در مورد خداوند راه ندارد؛ زیرا ذاتی شیء، تعلیل‌بردار نیست. «الذاتی للشی لا یكون معللا بشیء». فاعلیت خدا نسبت به جهان، به نفس ذات اوست نه زائد بر ذات او. داعی او نیز علم به نظام احسن است و این علم، خارج از ذات او نیست، بلکه عین ذات اوست. او هم فاعل کل است و هم غایت کل. بنابراین، اگر بخواهیم از سبب فاعلیت و جاعلیت خدا پرسش کنیم که چرا خدا اقدام به آفرینش کرد و دنبال انگیزه‌ای خارج از ذات مقدسش باشیم، اشتباه کرده‌ایم. اینجا جای پرسش نیست. (همو، ۱۴۱۹، ج ۶، ص ۳۲۶-۳۲۷)؛ «لا یُسئلُ عَمَّا یَفْعَلُ». (انبیاء: ۲۳)

ملاصدرا میان فعل مطلق و افعال مقید و غیرمطلق فرق می‌گذارد. فعل مطلق خدا که فعل اول و تأییس از لیس مطلق و ایجاد از کتم عدم است، غایت و غرضی زائد بر ذات او ندارد. گرچه افعال جزئی خدا غرض دارد و هر یک مقصدی خاص را دنبال می‌کند، اما اصل فعل او بدون غرض است. (همان، ج ۵، ص ۲۳۲؛ ج ۷، ص ۸۴)

گفتیم که پرسش از لمیت و سبب فعل خدا دو گونه است. پرسش اول، پرسش از فعل مطلق خدا بود که مطرح شد. اما درباره پرسش دوم، که پرسش از افعال جزئی است، ملاصدرا معتقد است چنین سؤالی بجا و قابل طرح است. (همان، ج ۶، ص ۳۲۷)

ثوانی افعال و افعال مخصوص و مقید، به اتفاق کل، دارای غایت مخصوص خود هستند. این غرضداری ادامه دارد تا آنجا که انگیزه‌ها و اغراض و غایات به غایتی منتهی شود که غایت ندارد، یعنی ذات او که غایت‌الغایات است. کتب حکما مشحون از بحث غایات و فواید موجودات است. (همان، ج ۷، ص ۸۴) فعل حکیم که بدون غایت نمی‌شود. (همان، ج ۵، ص ۲۰۴) افعال خاصه، غایات قریب و متوسط خود را دارند. مثلاً غایت پهن بودن دندان‌های آسیا، مضغ بهتر و غایت آن هضم بهتر است تا تغذیه مناسب برای حصول مزاج کامل انجام گیرد و در سایه آن نفس، کمال یابد و عقل بالملکه و بالفعل و عقل فعال حاصل شود تا در نهایت به خداوند واصل شود. (همان، ج ۶، ص ۳۷۹) غایت خاک و غرض از خلقت او مرکبات زمینی مثل معادن و سپس بذرها و قوای نباتی و نطفه‌ها و غذاها و اخلاط دُموی سپس امشاج و اعضاء لحمی و سپس ارواح و نفس حیوانی است، غرض آن هم ارواح انسی است؛ غرض از خلقت ارواح، معرفت الهی و انقطاع از عوالم و اتصال به حضرت احدیت است. (همو، ۱۳۶۶ الف، ج ۲، ص ۲۷۴-۲۷۵)

۱۲. غایت عالم

از آنجا که آفرینش عالم بر اساس جود و رحمت الهی است، غرض از آن چیزی جز خیر نیست. همه حرکات در عالم تکوین و ارسال رسل در عالم تشریع در همین راستا بوده است. هدف، فراگیری خیر و زوال شر و نقص است. غرض، بازگشت آخر به اول است تا حکمت تمام شود و خلقت کامل گردد؛ عالم کون و فساد مرتفع شده و دنیا باطل گشته، قیامت برپا شود؛ شر و اهل آن، کفر و حزب آن، نابود شود؛ باطل ابطال و حق احقاق گردد. (همو، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۱۹۵)

هر طبیعت یا نفس یا قوه‌ای وقتی کاری می‌کند مقصودش اولاً و بالذات، فعل صادره از خود نیست؛ بلکه مقصود و معشوق او چیزی والاتر از فعل یا موضوع فعل اوست. او به دنبال غایت خود و قرار گرفتن در مرحله‌ای اکمل است. اگر نفس به تدبیر بدن می‌پردازد از سر

عشق به بدن نیست، بلکه از شوق به کمال خویش است. (همان، ج ۷، ص ۱۵۶) هر ممکنی، به دنبال غایتی فوق خود است. سلسله غایات منتهی به غایتی می‌شود که فوق آن، غایتی وجود ندارد، یعنی باری تعالی. (همان، ج ۵، ص ۲۰۴)

علاوه بر غایت عینی، غایت علمی نیز خداست. ملاصدرا معتقد است غایت بودن خداوند از دو بعد مطرح است. یکی بعد وجودی (منظر هستی‌شناختی) دیگری بعد معرفتی (منظر معرفت‌شناختی). «انه [تعالی] الغایة القصوی لوجود العالم معروفاً كما انه الفاعل و العلة الغائیة له موجوداً». (همان، ج ۲، ص ۲۸۵) عالم وجود به سوی وجود حق در حرکت است و به او منتهی می‌شود. از نظر معرفتی نیز غایت عالم، شناخت خداست. «کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف». عالم خلق شد و غایت آن از حیث وجودی، رسیدن به خداست. عالم خلق شد و غایت آن از حیث معرفتی، شناخت خداست.

۱۳. حرکت انسان

انسان که کون جامع است، همه درجات وجودی به صورت بالقوه در وجود او نهفته است. برخی از این درجات به صورت غیرارادی طی می‌شود، مانند عبور از مرحله جمادی، نباتی و حیوانی. اما رسیدن به برخی از مراحل وجودی در گرو تلاش و مجاهدت انسان است. حرکت انسان از جهان مادی و رسیدن به عالم مجردات تنها با اراده و کوشش امکان‌پذیر است. لذا ملاصدرا می‌گوید اهل دوزخ از نشئه طبیعت بیرون نرفته‌اند. بنابراین، انسان از دو حرکت برخوردار است:

۱. حرکت غریزی، جبلی و فطری به سوی خدا که حرکت جوهری عام و مشترک میان همه موجودات است.

۲. حرکت ارادی. (همان، ج ۹، ص ۲۸۳-۲۸۴)

انسان علاوه بر حرکت جبلی و جوهری به سوی خدا، که همه موجودات از آن برخوردارند، یک حرکت ارادی نیز به سوی حق تعالی دارد که در صراط مستقیم و منهج توحید و مسلک انبیا و اولیا طی می‌شود. (همان، ج ۹، ص ۲۸۴) تحولات ذاتی نفس از حدوث طبیعی شروع می‌شود تا به نشئه نفسانی و سپس عقلی برسد. در این راه بدن به منزله راحله یا سفینه برای نفس است. (همان، ج ۹، ص ۲۳۷)

فلسفه ملاصدرا سراسر مربوط به انسان و تکامل اوست. از این رو، اولاً مباحث نفس را از طبیعیات به مابعدالطبیعه آورد و ثانیاً اثر مهم فلسفی خود را *الحکمة المتعالیة فی الأسفار الاربعة* نامید و فصول آن را تحت عنوان چهار سفر معنوی انسان قرار داد. راز سفرهای انسان

این است که در جهان، هر موجودی یک حدّ معین وجودی دارد، ولی انسان، دربردارنده تمام حدود عالم هستی است. (همو، ۱۳۶۶ الف، ج ۴، ص ۳۹۱)

انسان در سیری که در قوس نزول طی می‌کند از مرتبه تجرد هبوط کرده و رقیقه او در عالم ماده جای می‌گیرد، انسان را، خداوند چنان عظیم آفرید که از نظر کمالات وجودی حد و مرزی ندارد و این در حالی است که همه موجودات عالم در سیر خود، حد و مرز دارند، به طوری که نمی‌توانند از آن مرتبه ثابت خود تجاوز کنند. (همو، ۱۳۶۰، ص ۵۹)

۱۴. اهداف متوسط و هدف ایده‌آل

گرچه هر انسانی رو به سوی کمال خود در حرکت است، اما کمالات که اهداف حرکت هستند در یک درجه قرار ندارند. حکیم عارف شدن، نیل به معرفت حضرت حق و ملکوت او، کمال مطلوب و هدف غایی هر انسانی نیست. تنها گروه خاصی از بشر که در واقع نوع ممتازی از انسان است ظرفیت این کمال بالا را دارد. انسان‌ها گرچه مطابق فطرت اولی، همه یک نوع محسوب می‌شوند اما به حسب فطرت ثانوی، انواع مختلفی هستند و هر نوعی نیز کمال مخصوص خود و سعادت ویژه خود را دارد. در جانب مقابل، شقاوت نیز چنین است. (همو، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۸۱)

همه موجودات مطابق فطرت اصلی خود، غایات حق و اغراض صحیح دارند. توجه به غایات در جبلت هر ناقصی نهفته است و هر غایتی را غایتی است تا منتهی شود به غایتی که غایت ندارد. (همو، ۱۳۶۶ الف، ج ۳، ص ۶۶-۶۷ و ص ۲۹۹) پس غایت در واقع یک چیز بیشتر نیست و آن خیر اقصی است. گروه زیادی از مردم غایات و اهداف وهمی زیادی در سر دارند. حق در نظر آنها پوشیده شده و فاقد بصیرت و درایت هستند. نه آنها بنده حقیقی خدا بوده و نه خدا ولی آنان است. ولی آنان شیطان است. آنان بنده هوا و هوس‌اند. (همان، ج ۶، ص ۱۵۵ و ج ۳، ص ۳۰۸؛ همو، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۲۸۵) «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوًى» (جائیه: ۲۳) آرزوهای باطل، هواهای نفسانی و خواسته‌های پست در نظر آنان زیبا جلوه‌گر می‌شود. برای هر شهوت و خواسته مذموم، طاغوتی است که صاحب آن را به یک غایت و هدف جزئی در این عالم می‌رساند، اما این اهداف جزئی، مضمحل و فانی هستند، چراکه همه از لوازم دنیای فانی‌اند. (همو، ۱۴۱۹، ج ۹، ص ۲۶۵) بنابراین اغراض، اهداف، تمایلات و ادراکات مردم متفاوت است. برای بیان اهداف متوسط و ایده‌آل می‌توان از بحثی که ملاصدرا در خصوص نعمت مطرح کرده استفاده کرد. نعمت به چیزی می‌گویند که مایه لذت انسانی است در عرف؛ نعمت به خیر، لذت، سعادت، و هر مطلوبی اطلاق می‌شود. نعمت حقیقی، سعادت اخروی

است که ریشه آن، معرفت به خداوند و ملکوت اوست. سعادت در مورد انسان امور فراوانی است که از آن به نعمت تعبیر شده است. «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» (ابراهیم: ۳۴) این نعمت‌ها دو قسم عمده هستند: نعمت‌های اخروی، نعمت‌های دنیوی.

نعمت‌ها، فضایل و اهداف جزئی که وسیله نیل به هدف ایده‌آل هستند متناسب با قرب و بعدی که با هدف نهایی دارند دارای اقسامی هستند:

۱. فضایل نفسانی: این فضایل از ویژگی و قرب بیشتری برخوردارند. عصاره فضایل نفسانی ایمان و عدالت است. ایمان، علم و اعتقاد به خدا و ملائکه و پیامبران و روز واپسین است. عدالت، زیبایی باطن است؛ یعنی پاک بودن قلب از زشتی‌ها و صرف قوای شهوی، غضبی و وهمی در همان جایی که برای آن خلق شده‌اند به گونه‌ای که فرد، شجاع باشد نه متهور و نه ترسو، عفیف باشد نه فاجر و نه خامل، حکیم باشد نه حیل‌گر و نه ابله. بنابراین، فضایل نفسانی که باعث تقرب به سوی خداست عبارت است از علم مکاشفه و علم معامله. حسن خلق و حسن سیاست. غالباً این نعمت یعنی فضیلت نفسانی تحقق نمی‌یابد مگر با وجود نعمت دیگری که فضیلت بدنی است.

۲. فضایل بدنی؛ که چهار قسم است: صحت و سلامتی، قوت و قدرت، جمال و زیبایی، طول عمر. فضایل بدنی نیز با وجود نوع سوم از نعمت فراهم می‌شود.

۳. هر چیزی که در خدمت بدن باشد؛ این قسم از نعمت، خود چهار نوع است: مال و ثروت، اهل و خانواده، جاه، نزدیکان و عشیره. انتفاع از این نعمت‌ها نیز متفرع بر نعمت چهارم است.

۴. آنچه مایه اجتماع اسباب خارج از نفس و اسباب حاصل برای نفس است. این نعمت که در واقع سبب امکان انتفاع از نعمت‌های پیشین است عبارت است از: هدایت الاهی، رشد، تسدید الاهی، تأیید الاهی.

صدرا در توضیح قسم چهارم از نعمت‌ها می‌گوید که توفیق به هماهنگی در اراده فرد با قضا و قدر الاهی در امور اخیر اطلاق می‌شود. هدایت، راه سعادت آخرت را نشان می‌دهد. رشد، عنایت الاهی است که انسان را در توجه به مقاصدش یاری کرده و او را در آنچه به صلاحش است قوت بخشیده و در آنچه موجب انحراف و فساد اوست سست کرده و منصرف می‌گرداند. تسدید، آسانی و روانی کار جهت اقدام است تا صواب سریع‌تر جامه عمل بپوشد. تأیید الاهی جامع موارد فوق است؛ یعنی از درون، با بصیرت تقویت می‌شود و از بیرون اسباب مساعدت می‌کند تا شخص خیر و صواب را تحقق بخشیده و از شر دوری جوید.

مجموع نعمت‌ها، شانزده قسم شد که حاجت بعضی بر بعضی به نحو ضرورت است و

بعضی دیگر نافع در دیگری. ملاصدرا برای نمونه به دو نعمت و منافع آنها می‌پردازد که مخفی‌تر از موارد دیگر هستند:

الف. زیبارویی است که منافع آن در دنیا به شرح زیر است:

۱. مردم به طور طبیعی زیبایی را می‌پسندند و از زشتی نفرت دارند.

۲. خواسته‌های فرد زیبارو زودتر پاسخ داده می‌شود.

۳. فرد زیبا از جاهت بیشتر نزد مردم برخوردار است.

در مورد منافع اخروی زیبارویی، به طور کلی می‌توان گفت:

۱. هر چیزی که انسان را در دنیا یاری رساند در آخرت نیز یار او خواهد بود.

۲. در بیشتر موارد، زیبایی دلالت بر فضیلت نفس دارد؛ چراکه هر گاه نور نفس در اشراق به تمامیت برسد به بدن سرایت می‌کند. معمولاً چهره ترجمان درون است. «المنظر و المخبر كثيرا ما يتلازمان». لذا صاحبان فراست برای شناخت مکارم نفس، به هیئت بدن اعتماد کرده و می‌گویند صورت و چشم، آینه باطن است و گفته شده: «روح اگر بر ظاهر بتابد، صباحت و زیبارویی را نتیجه دهد و اگر بر باطن بتابد، فصاحت را. در روایت نبوی نیز می‌خوانیم: «اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه»؛ یعنی خیر و نیکی را در نزد نیکو صورتان بیابید. (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۲، ص ۱۳۹) خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (بقره: ۲۴۷) معنای آیه تناسب اعضا و اعتدال خلقت است نه آنچه تحریک شهوت را باعث شود.

ب. نعمت نسب و عشیره؛ ملاصدرا درباره فایده آن به ذکر چند روایت اکتفا می‌کند:

رسول اکرم (ص) فرمودند: «اللائمة من قریش» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۸، ص ۳۴۳) و فرمودند: «تخبروا لنطفکم» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۷۲) یعنی برای فرزندان آینده خود مادران مناسبی برگزینید و نیز فرمودند: «ایاکم و خضراء الدمن. فقیل و ما خضراء الدمن؟ قال المرأة الحسنة فی المنبت السوء»؛ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۳۳۲) یعنی از گل و گیاهی که در مزبله روییده که منظور دختر زیبایی است که در خانواده بد رشد کرده پرهیزید.

۱۵. نتیجه‌گیری

از آنجا که ملاصدرا شناخت انسان را اصل و پایه معارف می‌داند، دستیابی به معنا و هدف زندگی تنها از راه شناخت حقیقت انسان امکان‌پذیر خواهد بود. انسان، ترکیبی از طبیعت و ماوراء طبیعت است. حقیقت انسان را جزء طبیعی او نمی‌سازد، بلکه آن ابزاری است برای

نفس، مادام که تعلقش به طبیعت قطع نشده است.

ملاصدرا زندگی را نعمت الاهی می‌داند. انسان، حیات را از خدا دریافت کرده و آن را به او برمی‌گرداند؛ یعنی هدف و غایت انسان، مانند غایت سایر ممکنات، رجوع به خداوند است اما انسان که از میان دیگر ممکنات به ویژگی‌هایی ممتاز است، سیر او به سوی خدا با اراده تحت تدبیر عقل انجام می‌پذیرد. انسان در حرکت استکمالی خود، در قوه نظری و عملی به کمال و سعادت خویش دست می‌یابد. او در این راه از نعمت‌هایی برخوردار است که آن نعمت اصلی یعنی حیات به آنها محفوف گشته تا با بهره‌گیری از آنها به هدف خویش نایل شود.

نعمت‌ها به تبع وجود ترکیبی انسان از ماده و معنا، به نعمت مادی و معنوی تقسیم می‌شوند. از آنجاکه فلسفه وجودی نعمت، بهره‌گیری از آن در جهت رسیدن به سعادت برتر است، بنابراین نعمت‌ها را می‌توان اهداف متوسط در جهت نیل به هدف ایده‌آل محسوب کرد. از این رو همان‌گونه که ملاصدرا در شمارش نعمت‌ها، بدن و امور بدنی (سلامتی، قدرت، زیبایی، طول عمر) و نیز مال و ثروت، اهل و عشیره و امثال این امور مادی دنیوی را نعمت شمرده و مطلوب دانسته است، سزاوار است برای به دست آوردن و حفظ آنها تلاش کرد تا ابزار و کمک راه انسان در نیل به هدف غایی و وصال الاهی قرار گیرند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. احسایی، ابن ابی جمهور، بی‌تا، *عوالی الثانی*، قم، انتشارات سیدالشهدا، ج ۴.
۳. حر عاملی، محمد بن حسین، ۱۴۰۹، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل البیت.
۴. رازی، فخرالدین، ۱۴۲۰، *تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)*، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة.
۵. شیرازی، صدرالدین، ۱۳۶۰، *اسرار الآیات*، تصحیح محمد خواجه‌ای، تهران، انجمن حکمت و فلسفه.
۶. ۱۴۱۹، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة (اسفار)*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الخامسة.
۷. -----، ۱۳۸۲، *الشواهد الربوبیة*، تصحیح و تعلیق سید جلال‌الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب، چاپ سوم.
۸. -----، ۱۳۵۴، *المبدأ و المعاد*، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.

۹. ----- ، ۱۳۶۶ الف، تفسیر القرآن الکریم، قم، انتشارات بیدار، الطبعة الثانية.
۱۰. ----- ، ۱۳۸۷، رسائل فلسفی، تصحیح و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم.
۱۱. ----- ، ۱۳۶۶ ب، شرح اصول الکافی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
۱۲. ----- ، ۱۳۸۱، کسر الاضنام الجاهلیة، تصحیح و تعلیق جهانگیری، تهران، بنیاد حکمت صدرا، چاپ اول.
۱۳. ----- ، ۱۳۷۵، مجموعه رسائل فلسفی، تهران، انتشارات حکمت، چاپ اول.
۱۴. ----- ، ۱۳۶۳، مفاتیح الغیب، تصحیح از محمد خواجهوی، چاپ اول، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
۱۵. صدوق، ۱۴۱۳، من لا یحضره الفقیه، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۱۶. کلینی، ۱۳۶۵، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۵ و ۸.
۱۷. مجلسی، ۱۴۰۴، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء.